

سسلیا آهرن

فرستی برای زندگی

ترجمه‌ی

شهناز رافعی



This is a persian translation of
The Time of My Life
by Cecelia Ahern
HarperCollins, New York, 2011
Translated by Shahnaz Rafeii
Agah Publishing House, Tehran, 2017

سرشناسه: آهرن، سسیلیا، ۱۹۸۱-م.

Ahern, Cecelia

عنوان و نام پدیدآور: فرصتی برای زندگی / سسیلیا آهرن؛ ترجمه شهناز رافعی.

مشخصات نشر: تهران: آگه، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۴۱۲ ص؛ ۵/۱۴ × ۲۱/۵ س.م.

شاب: 978-964-329-310-9

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: اصل: The time of my life

موضوع: داستان‌های انگلیسی -- قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده: رافعی، شهناز، ۱۳۴۲-، مترجم

رده‌بندی کتبی: PZ ۳ / ۱۹

رده‌بندی دیویی: ۸۳/۹۰

شماره کتاب‌شناسی: ۴۱۱۳۰۵



سسیلیا آهرن

فرصتی برای زندگی

ترجمه‌ی شهناز رافعی

چاپ یکم: زمستان ۱۳۹۵؛ آماده‌سازی، حروف‌نگاری و نظارت بر چاپ: نشر آگه

(ویرایش: غلامحسین دهقانی، شهرزاد پردبار؛ صفحه‌آرا: فرشته آذرباد؛ طرح جلد: محمودرضا لطیفی)

چاپ و صحافی: فرهنگ‌بان

شمارگان: ۱,۱۰۰ نسخه

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

نشر آگه

خیابان فلسطین، بین انقلاب و بزرگمهر، شماره‌ی ۱/۳۴۰، واحد ۳

تلفن: ۶۶۴۶۳۱۵۵ و ۶۶۹۷۴۸۸۴

ایمیل: info@agahpub.ir

اینستاگرام: @agahpub

فروش اینترنتی: www.agahbookshop.ir

قیمت: ۲۷,۰۰۰ تومان

فهرست

۷	بقیه‌ی نامه را نخواندم. احتیاجی نبود، چون...	فصل یکم
۱۳	...ممود چنین اتفاقاتی قبلاً شنیده بودم و به...	فصل دوم
۱۷	...نصرت شایسته‌ی نوشیدنی را نوشیدم تا جرأت‌ام...	فصل سوم
۲۳	...در آن شب بی‌سروشت ساز که همیشه حتی...	فصل چهارم
۴۵	...یک‌شنبه فکر یوبه و شدن با زندگی‌ام تمام...	فصل پنجم
۶۳	...سیلچسترها در گرمای زمستانی نمی‌کنند. این چیزی...	فصل ششم
۶۹	...نفس زنان گفت: «ساعت چهار نیم صبح بلند...	فصل هفتم
۸۳	...یک هفته بعد، ساعت هفت صبح با کج خلقی...	فصل هشتم
۹۹	...دوست‌ام جیمی سر میز گفت «این بهر اینکا...	فصل نهم
۱۰۷	...یک چنگال پراز سالاد سه لوبیا، که فقط در...	فصل دهم
۱۲۳	...ما قرار ملاقاتی برای روز بعد در استار...	فصل یازدهم
۱۴۷	...او می‌خواست سفرمان را با دیدن محل زندگی...	فصل دوازدهم
۱۶۵	...روی پله‌های اضطراری ساختمان ایستاده بودم.	فصل سیزدهم
۱۷۵	...از قرار ملاقات با ملانی برای شب...	فصل چهاردهم
۱۸۹	...زندگی صبح روز بعد گفت: «از بابات بگو.»	فصل پانزدهم
۲۰۹	...پرسیدم: «امروز می‌خواهی چه کار کنی؟»	فصل شانزدهم
۲۳۵	...در حال قدم‌زدن گفتم: «باید برم پیشش.»	فصل هفدهم
۲۴۳	...«از چی داری حرف می‌زنی؟»	فصل هجدهم

۲۴۹	فصل نوزدهم	با صدای دسته کلیدها که روی پیشخوان آشپزخانه...
۲۶۱	فصل بیستم	فضول روی لبه‌ی میز جدید زندگی که دورتر از...
۲۷۳	فصل بیست و یکم	سر میز شام در منزل والدین ام نشستم و...
۲۹۱	فصل بیست و دوم	بی توجه به زندگی، بلافاصله به دان گفتم:...
۳۰۳	فصل بیست و سوم	آن شب خوب نخواستیدم. زندگی خرخر نمی کرد...
۳۱۵	فصل بیست و چهارم	از گوشه‌ی چشم جنا را دیدم که به داخل...
۳۲۷	فصل بیست و پنجم	در اتومبیل، من و بلیک روبه روی یکدیگر...
۳۴۳	فصل بیست و ششم	«بخشید؟ من باید چه کار کنم؟»
۳۴۹	فصل بیست و هفتم	وقتی بیدار شدم، زندگی لباس پوشیده...
۳۶۷	فصل بیست و هشتم	«مامان، بیدارید؟»
۳۸۵	فصل بیست و نهم	تقریباً با صدایی شبیه به زمزمه ولی...
۳۹۹	فصل سیام	یک هفته در تخت خواب ام ماندم، حداقل یک...
۴۰۵	فصل آخر	همان جور که هواشناسان گفته بودند، شنبه ششم...